

تشکیلات نظامی غزنویان

By: C. E. Bosworth (St. Andrews)

درباره او سلطان به تحقیق واستدلال پرداخت، و امید وار شد که این افسر
ترکی بتواند به انجام اموری موفق شود که مامورین زرنگتر پارسی ناکام شده
بودند (۴۶).

با احتمال قوی سیل بزرگ سپاهیان اجیر از جانب شمال بجنوب در جریان
بود، و این وضع دمبدم بر حجم قشون غزنوی میفزود. قرون دهم و با زدهم
را رستپها و صحاری آسیای مرکزی دوره تلاطم و آشوب باید خواند، و مهاجرت
اقوامی مانند اغز و قبیچاق فشار محکمی را بر سرحدات شمالی شهنشاهی غزنوی
وارد مینمود. شعبه ای از طوایف اغز که قاریخنو یسان آن دوره، آنها را برای
تفکیک ایشان از طوایف دیگر، که اندکی بعدتر زیر پرچم خانوادۀ سلجوق در
عالم اسلام قد بر افراشتند، ترکمن های «عراقی» نامیده اند. اجازه معسود را
در (۱۰۲۵/۴۱۶)، مبنی بر نزول در خراسان حاصل نمود. فکر سلطان برین بود
که از وجود این طوایف در هنگام لزوم استفاده جوید و بهمین امید و به امید آنکه
رهبران ایشان از اقوام خود نظارت بعمل آرند آنها را تحت اثر بزرگان خودشان
قبول کرد؛ چنانچه معسود در بدو جلوس این گروه را بحیث جزئی از قشون
اعزامی به مکران استخدا نمود، لیکن قیامت شان را بدست یکی از سپه سالاران

(۲۶) بیهقی، ۲۶۷، ۴۰۱-۲ (رجوع شود به الیات ودا سن، II، ۱۲۲-۳)، ۴۹۷.

۶۱۵ (نویسنده) از مراجعه بمتن بیهقی برمی آید که بوسورت، نویسنده مضمون، مطالب را
درست نفهمیده اند. در حقیقت طرفدار ری وزیر، یعنی احمد حسن میمندی از افسر ترک
یعنی احمد بنالتکین، بنا بر نقاضتی بود که بین وزیر و مشاور پارسی یعنی احمد میمندی وقاضی شبراز
افتاده بود و میمندی درصدد بود از خصم دیرینه انتقام بکشد، لاغیر و نصیحت و بر حذر ساختن
سلطان از کدام خطر حقیقی ابدادر کار نبوده. فعالیتهای بعدی احمد بنالتکین خود دلیل دیگرست
بر حقیقت این مطلب، رجوع کن: بیهقی، غنی و فیاض، همان صفحات، (مترجم)

ترکی خود سپرد، و بار دیگر آنها را در (۴۲۴/۱۰۳۲-۳۰) به قوما ندانی همان شخص در گویدن غائله قزوین بخدمت گماشت (۴۷).

حکام ایالات غزنوی، برای مدافعه حدود مربوط بخود رعایای قبایلی را در اردو داخل میگردند. التون تاش، که در عهد سلطان محمود و مسعود نایب الحکومه خوارزم بود، برای حفظ سرحدات ولایت خود از دستبرد صحرا نشینان، ترکان کجرات و چغرات را شاید از قبایل اغز و قبیچاق استخدام نموده بود. و همین قوای اجیر بود که پس از چندی بوسیله هارون، پسر طغانی التون تاش، در برانداختن سلطه غزنوی گماشته شد (۴۸). با وجود این، احتمال قوی هست که قسمت معتابهی از ترکان اردوی غزنوی، از داخل خاک شهنشاهی، خاصه از قبایل صحرا نشینی فراهم شده باشد. که اگر برآستی از بقایای دوره های شاهی قدیم آسیای مرکزی، مانند یفتلیان نبوده باشند از همان قرون اولیه اسلامی در گوزگانان، طخارستان، و از فرات هندو کش در خاکهای شرقی افغانستان، نه نشین شده بودند. محمود ترکانی را که به آوارگی در ارتفاعات بیس کابل و غزنه و بست خانه بدوش بودند، در اردوی خود جلب کرد و این در زمانی بود که خود را با شتاب از ملتان به غزنه انداخت که حمله ایلیگ نصر را بر خراسان دفع نماید، تا آنکه در (۱۰۰۸/۳۹۸) بمقابل قره خانیان با اردویی مرکب از عناصر هندی، افغان خلیج

و سر بازان محلی غزنه صف آرایی کرد. اگر چه قبایل اغز درین تاریخ از حوزه سفلی سردریا در خدمت قره خانیان داخل می شدند ولی اغزهای اردوی غزنوی،

(۴۷) همانجا، ۶۸-۹؛ رک: ابن اثیر، IX، ۲۹۲، درباره مناسبات محمود با ترکانها

دیده شود: همان فصل در سلطان محمود، اثر ناظم، ۶۲-۶

(۴۸) بیهقی، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۶۸۴؛ ساخا، Khwarazm Zur Geschichte...

II، ۳۰۴، درباره این دو طایفه ترک رک: بارتولد، انمایکلو پیدی اسلام، مقاله «Turks»

I، یک نظر تاریخی و جغرافیایی.

به احتمال قوی در تاریخ‌های بسیار قدیمتر از خاکهای علیای آمودریا فرود آمده بودند (۴۹).

هندیهای قشون غزنوی - ازین لحاظ که از تعلقات خانوادگی و مناسبات دیگر که موجب اخلال و فاشکاری می‌شود بی‌نصیب بودند - با ترکان مشا بهتری داشتند. پس از «حاجب بزرگ» هندیان رامانند عربها و کردها، سراسری مخصوص وجود داشت، که «سپه سالار هندوان» نامیده می‌شد، و بهمین صورت محله‌ای خاص سکونت ایشان در شهر غزنه تعیین شده بود (۵۰). هندوان نسبت به ترکان، که اردوی اولی اساساً برای متعادل ساختن اردوی قسم دوم تشکیل گردیده بود، معتمدتر شناخته می‌شدند. هنگامیکه مدت زود گذر سلطنت محمد بن محمود (۱۰۳۰/۴۲۱)، بنا بر بغارت قسمت عمده قشون، بشمول غلامان سراسری، به نفع برادر بزرگش، سقوط می‌کرد قشون هندی نژاد محمد، به سر داری سواد هر ای وفادار باقی ماند. علی‌قرب، قوماندان عدومی ترکی نژاد به سلطان مسعود متمایل گردید، و چنانکه حوادث آینده ثابت کرد، به استقبال او تردد داشت، بدین صورت که از تگین آباد بقصد هرات حرکت کرد، بخش مهم اردوی خود را بسوی مسعود فرستاد، ولی هر چه داد که خودش روز دیگر، با سپاهیان معتمد تر هندی سفر کند، (۵۱). به حیث نمونه‌ای از خصوصیت او با «محمودیان»، یعنی مأمورین

(۴۹) عتبی، II، ۸۴ رشیدالدین، ۱۵۳؛ ابن اثیر، IX، ۱۳۵؛ میرخوند، IV، ۴۱ این راهم اشاره میکند که محمود در خراسان قشون کیلانی (شاخه‌ای از دیلمی) داشته است. درباره نفوذ ترکان در زمانه‌های قدیمتر در جنوب آمودریا: رن. فرای، و. ا. سیلی، «ترکان در شرق میانه، قبل از سلجوقیان»، LXIII، VAOS، ۱۹۴۳، ۱۹۴-۲۰۷؛ K-B. Codrington، «مقدمه جغرافیایی بر تاریخ آسیای میانه»، جرنال جغرافیا، CV، ۱۹۴۴، ۲۷-۴۰، ۷۳-۹۱، مخصوصاً ۸۴؛ توکان، کیریش، ۱۴۴؛ مینورسکی، «لهجه خلجی»، X، BSOS، ۱۹۴۰-۳۷-۴۱۷.

(۵۰) بیهقی، ۴۹۷؛ گردیزی، ۹۴؛ ناظم، همان کتاب، ۱۴۰ نوت ۷

(۵۱) گردیزی، همانجا؛ بیهقی، ۵۲-۸، تصحیح اسم «سواد» از متن گردیزی کاملاً قیاسی است؛ دکتر ارک. واردراند نبرک، بو نیورستی، پیشنهاد میکند که اسمی نظیر «شو بهندره راجه»، و به احتمال قویتر شکل لهجه عامیانه آن «سویده رای»، ممکن است منبع آن باشد.

رژیم سابق، بر طرف کردن دو نفر سپه سالار ترکی، ازیارق و آصف تگین غازی را در سال ۱۰۳۱/۴۲۲ ذکر باید کرد (رک: متن مربوط به ۳۹) آصف تگین در صد فرار بخوارزم بر آمد ولی موفق نشد. و پس از گرفتار شدن بغزنه فرستاده شد. سلطان مقرر داشت که سه نفر غلام هندی بحیث خادم شخصی و سه نفر سواره نظام هندی و دو صد نفر پیاده نظام از همین نژاد بحیث همراهِ کاب او در مقر حکومتی در خدمتش گماشته شوند. اینجا بوضوح دیده می شود که سلطان بغلامان هندی ترجیحی قابل بود، چو نکه موقوف سپه سالار بر افتاده ممکن بود موجب بروز همدردی های عملی برا دران ترک او گردد. بهمین نحوه، سلطان مسعود عموی خود یوسف بن سبکتگین را بنا بر جانبداری اش از محمد، هرگز نبخشود، و در سال ۱۰۳۱/۴۲۲ پس از عودت از سفر بری قصدار، او را باز داشت کرد. یوسف را بمعیت همراهِ کابان هندی، مر کب از سه نفر مقدم، سه نفر نقیب، و پنج صد نفر سواره نظام و عده ای پیاده نظام. که ملیت آنها روشن نیست. به یکی از دژهاروانه کرد. (۵۲) سپاهیان هندی در فنون نظامی مهارت خوبی داشتند؛ شهزادگان راجپوت همواره باغز نویان به سرسختی دشمنی ورزیده اند؛ بیکفایتی یک رساله هندی، که در سال ۱۰۳۴/۴۲۵ برای کوپیدن آل پوره کرمان گسیل شده بود. گویا یک مورد استثنائی بشمار میرود. بعلاوه، دین عاریقی را در راه استخدام ایشان بوجود نمی آورده، و مؤرخ ناشناخته سیستان قتالی را که قشون بت پرست هندی سلطان محمود در سال ۱۰۰۲/۳۹۳ در بین مسلمانان و عیسویان زرنگ بعمل آورد، و تشدد ایشان را به تلخی نکوهش میکند (۵۳).

دیلمیان کوهستانی و جنگجو و خشن، که در اکناف صعب الوصول ایالات کسین، میز بستند. بعد از آنکه در قرن دهم علم شهرت افراشتند، در عالم اسلام

(۵۲) بیبقی، ۲۳۷، ۲۵۱-۲

(۵۳) همانجا، ۴۲۹-۴۳۲: ابن اثیر، IX، ۲۸۲ (صفحه دوم این شماره در چاپ تورنبرگ مکرراست)

رک: ایلیات و داسن، II، ۵۹، ۶۰-۱۳۰، ۱: تاریخ سیستان، ۲۵۷، ۲۵۵

قریباً جایی وجود نداشت که بیگانه و نا آشنا مانده بوده باشند. از احتمال بعید نیست که امساک طبیعت و بینوایی خاك اصلی ایشان موجب شده باشد که مجبوراً در سلك خدمات نظامی سائر ملل داخل شوند. عیناً بهمان صورت که همین عامل فقر و مسکنت، یکی از طوایف دیگر کوهستانی یعنی ملت سویس را در اروپای قرون وسطی، و عصر «اصلاحات مذهبی» مجبور گردانید. بدین طریق می بینیم که در قرن پانزده يك قطعه پیاده نظام دیلمی، در اردوی خلفای فاطمی وجود داشته است هنگامیکه خلیفه به بازدید تشریفاتی از نواحی نیل میپرداخت، تا صر خسرو این دیلمیان را در رکاب او دیده بود. این دیلمی در شهر قاهره محله ای مخصوص خود داشتند (۵۴). يك قرن پیش ازین تاریخ، آل بویه نیز سپاهیان مهمتی دیلمی را در میدان جنگ، نسبت به خراسانیان قشون سامانی و بدویهای «مسافری» پرداز کرده یافتند. ابو علی سیهجوری دیلمیان را در خراسان بر علیه سلطان محمود بکار انداخته بود؛ و بطن غالب همین جا بود که محمود غازی به کمال مهارت این طایفه پی برده، آنها را در خدمت خود فراخواند (۵۵). نظام الملک در سیاستنامه توصیه میکند که نیمی از محافظین خاص سلطنتی «مفردان» باید متشکل از مردمان دیلمی همراه خراسانی باشد. شهرت اصلی این دیلمیان در آن بود که میتوانستند پیاده نظام شایسته باشند و سلاح مخصوص ایشان ژوبین خوانده میشد، و آن نیزه ای کوچک بود که پیکان دوشاخه ای در انجام خود داشت (۶) و بالای دشمن پرتاب میکردید، و باز همین ها بودند که سلاجقه کرمان ایشان را بصورت پیاده نظام در قرن دوازدهم

(۵۴) سفرنامه ۶۱-۶۳؛ قبائل کوههای حوالی کسپین در عهد ساسانیان، همچون قشون احتیاطی تلقی میکردید (ک. یسنمن، ایران در عهد ساسانیان، ۲۰۹-۱۰). درباره بدویت وضع زندگی دیلم رک: ابن اثیر، VIII، ۱۸۲-۳.

(۵۵) همانجا، VIII، ۳۱۰، ۳۶۷؛ بیهقی، ۲۰۷.

(۶) ژوبین: بانانی مجهول و بای فارسی بروزن چوبین، حر به مردم گیلان است، و آن نیزه کوچکی بود که سر آن دوشاخ باشد و در قدیم بدان جنگ میکردند (برهان قاطع، چاپ محمد معین، ۱۰۴۳) مترجم؛

هنوز استخدا میگردند (۵۶). به یقین معلوم نیست که آیا دیلمیان قشون غزنوی سواره می جنگیدند یا پیاده، ولی آنچه مسلم است اینکه در بین آنها يك دستة خیاره بعدد پنجاه با شصت نفر وجود داشت که وظیفه گارد را بحیث پیاده اجراء می نمودند، و بدان هنگام که دربار سلطان صورت تشریقاتی مجلل میداشت ایشان حامل سپرهای زرین یا مرصع بجواهر گرانبها میبودند. دیلمیان، بیگمان یکی از اصناف پر اهمیت قشون محسوب میشدند، و امرای آنها مورد علاقه خاص سلاطین بودند (۵۷). کردها و عربها، غالباً افسر مشترک داشتند، ولی همیشه این طور نبود. در صورت اول و ظایف ممتاز نظماً می برای آنها تفویض میگردد؛ زمانی که قشون سلطان مسعود در سال ۴۳۱/۱۰۴۰ بسوی مرودند انقان سوق میگردد، این دسته بدنه کلید پیشقراول اردو را تشکیل داده بودند (۵۸). کردهای کوهستانی و چوپان را حکمروایان یارسی. از ساسانیان گرفته تا شاهان قاجار همه از وطن شان کردستان و لرستان جلب میکردند و این گروه را بمنظور مسدود ساختن سرحدات شمال شرقی در خراسان تمرکز میبخشیدند. بنابر همین عمل تجزیه و انتشار بود که کردها بصورت عسکر اجیر در قشون بسیاری از دودمانهای سلطنتی دیده میشدند. کرد ها از معامله امرای سامانی با خود غالباً ناراضی بوده اند، بعلاوه يك جنگی که در سال ۲۲۷/۱۰۳۶ در حوالی ری بین غزنویان و ترکمان های «عراقی» در گرفت، بر اثر حیانت رهبر کردان قشون غزنوی به شکست آن منجر

(۵۶) سیاستنامه، فصل XIX، ۹۹-۱۰۰، پیر وان مسکویه، سقوط خلافت عباسی، III، ۱۹۶، ۲۱۸، ۳۵۶، ترجمه، VI، ۲۰۷، ۲۳۰، ۳۸۳؛ گردیزی (۹۱) «زوبین داران» در جمله گارد پیاده دیلمی مجد الدوله، حکمروای آل بویه ری (، رک: مینورسکی Domination des Dailamites، ۲۰۰، محمد بن ابراهیم، سلاجقه کرمان، ۴۹، ۲؛ درباره اصطلاح «مفرد» که ظاهراً این اصطلاح در دوره غزنوی مستعمل نبوده، رک: کاترمر، «تاریخ سلاطین مملوکیه مصر» بفرانسوی، پاریس، ۱۸۳۷، I، ۱۸۷۰؛

(۵۷) بیهقی، ۴۸۸، ۵۴۱؛ درباره سان بدن لشکر در دشت شاربهار در سال ۴۲۸ / ۱۰۳۷ حاشیه شماره (۱۰۲) و متن مربوط دیده شود، امرای دیلمی؛ وزیر و فرزندان سلطان وسپه سالار و بزرگان حشم بر صفت بلند نشینند (بیهقی، ۵۲۴)

(۵۸) همانجا، ۴۹۷، ۵۱۸، ۶۰۳

گردید (۵۹). سواره نظام میان عرب که مطلوب‌ترین قسمت قشون عبارت از آنها بود به نام «دیو سواران» یاد میشدند (۶۰).

در سلطنت محمود سیه سالار قشون عربی، عبدالله بن محمد بن ابراهیم الطائی الاعرابی نام داشته است. قشون تحت امر این قوه‌ماندان باری با ازان امیر نصر، برادر سلطان، قلب سپاهی را تشکیل کرده بود که بجهت سال ۳۹۸ / ۱۰۰۸ در مقابل قره‌خانیان فرستاده شد. عربها بار دیگر به پیشوایی همین محمد الطائی بحیث مفرزه پیشرفت در سفر بری سال ۴۰۸ / ۱۰۱۷ گسیل شدند که با نتیجه خوارزم مفتوح گردید. چنین به نظر میرسد که سواران عرب، چون درین فن از لحاظ سرعت عمل و جهش مهارت داشتند، مخصوصاً بحیث دسته‌های اجرا کننده حملات باسکن و تعقیب دشمن منظوم میگرددند (۶۱). مهاجر نشینی‌های قبایل عربی در صورت نخستین اسلامی، در خاکهای خراسان و خاور زمین موجب شد که سینه‌های کثیری از ایشان در آن مناطق باقیماند. بعضی از ایشان مانند عربهاییکه «وزاره» را در نخلستان سمرقند در هنر بافندگی شهرت بخشیدند، خود را با سیستم جاری اقتصادیان محلی تطابق داده بودند، لیکن سایر دسته‌های این گروه، باز بحال نیمه بدوی باقیماندند، خرابیاتی که موقعیت سوق الجیشی آن میدان مرغ جنگی را بیاد میدهد، هر گاه استخدام قریب‌آدمی این عربها شده بود. مولف حدود العالم که مردی گوزگانی بود، از قریباً بیست هزار عرب در وطن خود صحبت میکند، که از همه محصولات گله‌های بی‌شمار گوسپند و شتر خود امر از حیات مینموندند.

(۵۹) ابن اثیر، IX، VIII، ۳۳۳، ۲۸۶؛ سپولر، Iran in früh-islamischer Zeit، ۲۴۲

(۶۰) بیهقی، ۳۶۹، ۵۱؛ طابعمین تاریخ بیهقی، بهررتی که قابل قبول نیست رابطه بین «دیوساره»

یعنی دیو آسا و این کلمه را ذکر میکند، علی‌ای حال، این اسم برای قشون‌های ورزیده و واضحاً

از عین نوع اسم (Gyanavspar) یعنی جان سپار و یا جانباز در دوره ساسانی است

(در عربی کلام دینوری (الاستمینه) یعنی جویندگان مرگ: نولدکه،

Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden لیدن ۱۸۷۹،

۳۶۵، نوت ۲؛ کریستنسن، همانجا، ۲۰۸) و دیوانگان و جانبازان در عهد عثمانی.

(۶۱) عینی، II، ۸۳-۴، میرخوند، IV، ۴۱، گردیزی، ۱۰۱، ۷۳، بیهقی، ۶۷۸

و نسبت به سایر هم‌ترازان خود که در زوایای خراسان پراکنده بودند،
 فی الجمله وضع زندگی بهتری داشتند. المنتصر واپسین امیر ساسانی بوسیله
 دسته‌ای از عرب‌ها بقتل رسید که در صحرای قره‌قم سرگردان بودند (۶۲)
 برخی ازین قبایل عرب، محتملاً همان تشکیلات قبیلوی خود و لباس خاص
 عرب را حفظ کرده بودند. اندکی قبل از رحلت سلطان محمود، منوچهر بن قابوس زیاری
 نمایندگان، خود را با تحایف فراوان به پیشگاه مسعود فرستاده بود، نمایندگان
 کسوت‌های عربی به تن داشتند بنابراین میتوان گفت که لباس عرب، بدان هنگام
 در گرگان و خراسان غریب تلقی نمیشده است (۶۳). آخرین حکمرانان آل
 زیار برای مدافعه خود بر کردها و عرب‌ها سخت متکی بودند. حاکم با تدبیر
 گرگان و طبرستان در قسمت عمده سلطنت مسعود ابو کالیجار بود، و این شخص
 با سلطان رابطه صهریت داشته؛ پیوند او با دودمان زیاری مبهم است، لیکن این اثر او را
 بصفت سپهسالار قشون و یکی از گردان قبیله قوه‌یه میخوانند. حینیکه سلطان مسعود
 در سال ۴۲۶ / ۱۰۳۵ برای سرکوبی این تحت‌الحمایه منمر د لشکر کشید
 مجموع نیروهای دفاعی گرگان که مشتمل بر چهار هزار سوار کارعرب بود، به
 سلطان که درین ایام به اوج قدرت رسیده بود تسلیم گردید. مسعود این قشون نازی
 نژاد در زمره تشکیلات نظامی خود بنام «مستانه» نامنویسی کشانید، زمانی که
 بیهقی خاطرات خود را در شهر غزنه (۱۰۵۸-۹) تالیف مینمود، بقایای شان هنوز
 درین شهر وجود داشتند (۶۴).

صنف سواره نظام بیگمان به ذخیره مهمتایی از حیوان احتیاج مبرم داشته است و این
 مخصوصاً بدان جهت که قیمت زیادی از افراد این صنف از نوع سوار کاران دو اسپه وده اند.

(۶۲) بارتولد؛ ترکستان، ۹۲-۵، حدود العالم، ترجمه، مینورسکی، از انتشارات کب، لندن

۱۱۹۳۷، ۱۰۸، عتبی، I، ۳۴۶؛ رشیدالدین، ۱۱۹

(۶۳) بیهقی، ۱۳۵

(۶۴) ابن اثیر، IX، ۳۰۱، ۳۴۰، رك: ۳۱۶، ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان

مازندران، طبع شایان، تهران، ۱۳۲۳، ۱۳۲۷، ۸-، بیهقی، ۴۰۱-۲